

بررسی خلقت انسان در عالم ذر از منظر روایات اهل بیت علیهم السلام

علی محمدی*

چکیده

خداوند عزوجل چون دارای صفت خالقیت است به طور استمرار خلق می‌کند یکی از دوره‌های خلقت خداوند دوره خلقت انسان است، خداوند در این دوره مهم‌ترین گوهر خود یعنی ولایت را بر تمام موجودات عرضه کرد و از میان موجودات فقط انسان پذیرای این گوهر شد لکن نوع پذیرش انسان‌ها هم متفاوت بود برخی صادقانه پذیرفتند و برخی کاذبانه به همین خاطر دو طینت به وجود آمد طینتی مناسب کاذبین یعنی سجین و طینتی مناسب صادقین یعنی علیین و چون اکثر افرادی هم که قبول کردند قبولشان همراه شرک بود؛ یعنی هم قبول داشتند وهم شرک نسبت به آن داشتند به همین خاطر طینت‌ها مخلوط شد و انسان خلق شد انسانی که دارای طینت علیین و انسانی که دارای طینت سجین انسانی که وجود شر در طینتش سرشته شده و انسانی که خیر در طینتش سرشته شده است و به همین خاطر انسان گناه می‌کند؛ چون هم دارای ایمان و خیر و قبول ولایت است وهم دارای عدم ولایت و خیر و شر است. این دو در وجودش نهادینه شده است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید ما اصل خیر هستیم و هر طاعتی فرع ماست و دشمنان ما اصل شر هستند و هر معصیتی فرع آنهاست، و هر معصیتی از انسان به خاطر وجود آن شر در وجود انسان است و هر طاعتی به خاطر وجود خیر در انسان است و این نشان می‌دهد که جریان سقیفه و جریان امامت یک حقیقت مستمره در وجود انسان‌ها است.

واژگان کلیدی: امانت، طینت، شر، خیر، امامت، سقیفه.

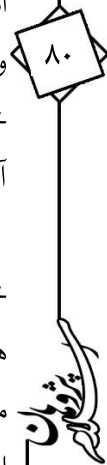
*. طلبه سطح ۴ حوزه علمیه.

مقدمه

در این مقاله به نحوه خلقت انسان از دیدگاه قران و روایات پرداخته شده لکن نگاه ما در بحث خلقت انسان نگاه معرفتی است و نگاهی بنیادین نسبت به خلقت انسان و اثر آن در این دنیا می باشد. سیر بحث از عرضه امانت الهی بر مخلوقات که عدالت خداوند را نسبت به همه مخلوقات می رساند شروع می شود و به نوع پذیرش انسانها نسبت به این امانت پرداخته شده که سبب تفاوت در خلقت طینت آنها شده و همچنین به انواع طینت و اختلاط آنها با هم پرداخته شده است که سبب صدور خیر یا شر از انسانها می شود. و اینکه رابطه این خیر و شر با اهل بیت علیهم السلام و دشمنان آنها چیست به طور مفصل پرداخته شده است.

خداوند تبارک و تعالی چون دارای صفت خالقیت است همیشه خلق می کند، خداوند قبل از انسان موجوداتی خلق کرد و بعد انسان هم این خلقت ادامه دارد همچنان که در حال حاضر هم موجودات مختلفی در این عالم هستی خلق می کند و منحصر در انسان نیست، انسان هم یکی از موجوداتی هست که خداوند خلق کرده است، لکن زمانی که خداوند این مرتبه از خلقت را خواست به وجود بیاورد آنها را به یک هدف خاص که همان ولایت خود باشد خلق کرد و هر کدام از این موجودات که پذیرای این ولایت شدند اشرف از بقیه خواهند بود به تعبیر قران کریم خداوند ولایت خودش که امانتی بود بر تمام موجودات عرضه کرد: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۱ یقیناً ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش [به سبب اینکه استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند و انسان آن را پذیرفت بی تردید او بسیار ستمکار و بسیار نادان است.

۱. سوره احزاب: آیه ۷۲.



در روایات مختلفی که ذیل این ایه شریفه آمده منظور از امانت را ولایت بیان کردند: «فی العیون و المعانی عن الرضا علیه السلام فی هذه الآیة قال: الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مِنْ أَدْعَاهَا بِغَيْرِ حَقٍّ فَقَدْ كَفَرُوا».

خداوند ولایتش را بر همه‌ی موجودات عرضه کرد لکن فقط انسان پذیرفت انسان آن را پذیرفت خداوند هم ظرفیت پذیرش آن را به انسان داد لکن چون لازمه داشتن و ظهور دادن این ولایت اختیار است برخی انسان‌ها اختیارا به آن ظلم می‌کنند و آن را آشکار نمی‌کنند و برخی هم آن را آشکار می‌کنند که برای فهم بیشتر کلامی از مرحوم علامه طباطبایی بیان می‌کنیم.

علامه طباطبایی می‌فرماید:

مراد از امانت مزبور کمالی باشد که از ناحیه داشتن اعتقادات حق، و نیز تلبس به اعمال صالح و سلوک طریقه کمال حاصل شود به اینکه از حسیض ماده به اوج اخلاص ارتقاء پیدا کند و خداوند انسان حامل آن امانت را برای خود خالص کند، این است آن احتمالی که می‌تواند مراد از امانت باشد، چون در این کمال هیچ موجودی نه آسمان، نه زمین و نه غیر آن دو، شریک انسان نیست. از سویی دیگر چنین کسی تنها خدا متولی امور اوست و جز ولایت الهی هیچ موجودی از آسمان و زمین در امور او دخالت ندارد، چون خدا او را برای خود خالص کرده. پس مراد از امانت عبارت شد از ولایت الهی، و مراد از عرضه داشتن این ولایت بر آسمان‌ها و زمین و سایر موجودات مقایسه این ولایت با وضع آنهاست. و معنای آیه این است که: اگر ولایت الهی را با وضع آسمان‌ها و زمین مقایسه کنی، خواهی دید که اینها تاب حمل آن را ندارند و تنها انسان می‌تواند حامل آن باشد و معنای امتناع آسمان‌ها و زمین و پذیرفتن و حمل آن به وسیله انسان این است که در انسان استعداد و صلاحیت تلبس آن هست، ولی در آسمان‌ها و زمین نیست.^۱

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۵۲۶.



خداوند ولایتش را بر مخلوقات عرضه کرد لکن انسان‌ها و زمین و کوه‌ها از پذیرش آن ابا کردند لکن نوع ابای آنها از باب اشفاق بود یعنی ترسیدند که حق آن را به جا نیاورند و گفتند خدایا ما تحمل این بار سنگین را نداریم برخلاف شیطان که ابا کرد از سجده کردن در مقابل انسان لکن ابای او از باب استکبار بود.

﴿وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

«و [یاد کن] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، [پس] سجده کردند مگر ابلیس که سر پیچید و تکبر ورزید و از کافران شد.»

از میان موجودات فقط انسان پذیرفت که حامل این ولایت باشد لکن قرآن می‌فرماید که انسان نسبت به این ولایت ستمکار و نادان است، منظور قرآن چیست؟ ظلوم و جهول بودن انسان، هر چند که به وجهی عیب و ملاک ملامت و عتاب، خرده‌گیری است و لیکن، عین همین ظلم و جهل انسان مصحح حمل امانت و ولایت الهی است، برای اینکه کسی متصف به ظلم و جهل می‌شود که شأنش این است که متصف به عدل و علم باشد و گر نه چرا به کوه ظالم و جاهل نمی‌گویند، چون متصف به عدالت و علم نمی‌شود و همچنین آسمان‌ها و زمین جهل و ظلم را حمل نمی‌کنند، به خاطر اینکه متصف به عدل و علم نمی‌شوند، به خلاف انسان که به خاطر اینکه شأن و استعداد علم و عدالت را دارد، ظلوم و جهول نیز هست و امانت مذکور در آیه که گفتیم عبارت است از ولایت الهی و کمال صفت عبودیت، وقتی حاصل می‌شود که حامل آن، علم و ایمان به خدا داشته و نیز عمل صالح را که عبارت دیگر عدالت است، داشته باشد و کسی که

متصف به این دو صفت بشود، یعنی ممکن باشد که به او بگوییم عالم و عادل، قهراً ممکن هم هست گفته شود، جاهل و ظالم و چون علم و عدالت انسان موهبتی است که خدا به او داده و اما خود او فی حد نفسه جاهل و ظالم است، پس همین اتصاف ذاتی‌اش به ظلم و جهل، مجوز این شده که امانت الهی را حمل کند و در حقش گفته شود انسان بار این امانت را به دوش کشید، چون ظلوم و جهول بود و به معنایی دقیق‌تر چون که انسان به خودی خود فاقد علم و عدالت بود، ولی قابلیت آن را داشت که خدا آن دو را به وی افاضه کند و در نتیجه از حضيض ظلم و جهل به اوج عدالت و علم ارتقاء پیدا کند.^۱

چون انسان بدین نحو پذیرای این ولایت شد برخی از انسان‌ها صادقانه آن را پذیرفتند و برخی کاذبانه چون همه انسان‌ها از اختیار برخوردار بودند همه این ولایت را همچنان که قرآن می‌فرماید پذیرفتند لکن باتوجه به اختیار آنها برخی قلباً هم صادقانه آن را پذیرفتند و برخی هم قلباً صادقانه نپذیرفتند بلکه نفاق خود را پنهان کردند و بر این اساس به این دنیا آمدند و در این دنیا آنچه را که در نفس پنهان کرده بودند آشکار می‌کنند.

در روایتی در ذیل آیه الست بر بکم آمده است:

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَخَذَ الْمِيثَاقَ فِي عَالَمِ الدَّرِّ: أَنَّ اللَّهَ قَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَ عَلِيٌّ وَ الْأَئِمَّةُ أُمَّتُكُمْ؟ فَقَالُوا كُلُّهُمْ عَلَى الْإِقْرَارِ: بَلَى، فَمِنْهُمْ مَنْ أَقْرَأَ فِي قَلْبِهِ بِاللَّهِ وَ لَمْ يَقْرَأْ بِمُحَمَّدٍ وَ لَا بِالْأَئِمَّةِ، وَ هُمْ قَوْمٌ مِنَ الْيَهُودِ وَ قَوْمٌ مِنَ النَّصَارَى، وَ مِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ أَقْرَأَ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَمْ يُصَدِّقْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ هُمْ السَّوَادُ الْأَعْظَمُ وَ الْخَلْقُ الْكَثِيرُ مِنَ النَّاصِبِيَّةِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ صَدَّقَ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ الْأَئِمَّةِ، وَ هُمُ الشَّيْعَةُ الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَتَّبِعُونَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَقْرَأَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُصَدِّقْ بِقَلْبِهِ لَا بِاللَّهِ وَ لَا

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۵۲۶.



بِرَسُولِهِ وَلَا بِالْأُمَّةِ؛ وَهُمْ الزَّانِقَةُ وَالْدَّهْرِيَّةُ وَالْمُلْحِدُونَ، فَخَرَجُوا إِلَى الدُّنْيَا عَلَى هَذَا، إِلَّا أَنَّهُمْ أَظْهَرُوا فِي الدُّنْيَا مَا أُضْمِرُوهُ فِي الذَّرِّ.

خداوند تبارک و تعالی گفت آیا من پروردگار شما نیستم و محمد پیامبر صلی الله علیه و آله شما و علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام امام شما؟ همه انسانها اقرار کردند که بله، بعضی از کسانی که اقرار کردند در قلبشان به خداوند اقرار کردند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اقرار نکردند و آنها قومی از یهود و قومی از نصاری بودند و بعضی از انسانها ایمان آوردند و اقرار به خداوند و رسولش کردند لکن امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام را تصدیق نکردند و این گروه بسیاری از مردم بودند و گروه کثیری از ناصبیها و برخی ایمان آوردند و خداوند را تصدیق کردند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را تصدیق کردند و اینها شیعه هستند که دوست دار آل محمد هستند و از دشمنانشان بیزاری می جویند و برخی از آنها اقرار به زبان کردند لکن در قلب نه به خداوند و نه به پیامبر صلی الله علیه و آله و نه به اهل بیت علیهم السلام و نه به ائمه علیهم السلام اقرار نکردند و اینها زنادقه و دهریه و ملحدون هستند و همه انسانها بر این اعتقاد به دنیا آمدند و در این دنیا آنچه را در عالم ذر مخفی کرده بودند ظاهر می کنند.

اینکه منافقین را در اینجا خداوند عذاب می کند به خاطر این است که آنها در اینجا همان نفاق قبلشان را ظاهر می کنند چون قبلاً در عالم ذر نپذیرفتند در اینجا هم نمی پذیرند و تکذیب می کنند: «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ» ایشان قبلاً با خدا عهدی بسته بودند و نسبت به آن عهد وفا نکرده و بلکه در همان موقع عهد بستن زیر بار نرفته و عهد خدا را تکذیب کردند. وقتی هم که انبیاء برایشان معجزاتی آوردند ایشان را تکذیب کرده و به آنان ایمان نیاوردند و این ایمان نیاوردنشان به خاطر همان تکذیبی است که قبلاً کرده بودند.

بعد از اینکه خداوند امانت خود را بر موجودات عرضه کرد و از میان موجودات فقط انسان پذیرای این بار امانت شد و از میان انسانها برخی حقیقتاً آن را پذیرفتند که اهل بیت علیهم السلام و انبیاء سابقین در قبول ولایت بودند:



جمع عرفی در تعارض روایات بیماری‌های واگیردار و دلالت بر فاصله‌گذاری اجتماعی

لما أراد الله أن يخلق الخلق نثرهم بين يديه فقال لهم من ربكم فأول من نطق رسول الله ﷺ و أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمة عليهم السلام فقالوا أنت ربنا فحملهم العلم و الدين ثم قال للملائكة هؤلاء حملة ديني و علمي و أمنائي في خلقي و هم المسؤولون ثم قال لبنى آدم أفروا لله بالرَّبوبية و لهؤلاء النفر بالولاية و الطاعة فقالوا نعم ربنا أقرنا فقال الله للملائكة اشهدوا فقال الملائكة شهدنا على أن لا تقولوا غداً إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ١.

هنگامی که خداوند خواست مخلوقات را خلق کند آنها را پخش کرد بعد به همه آنها گفت آیا من پروردگار شما نیستم پس اولین کسی که صحبت کرد و قبول کرد پیامبر اسلام ﷺ بود و بعدش امیرالمومنین عليه السلام و ائمه عليهم السلام قبول کردند و گفتند خدایا تو پروردگار ما هستی پس خداوند آنها را حاملان علم و دین قرار داد. سپس خداوند به ملائکه گفت اینها حاملان دین و علم من و امناء من در میان مخلوقاتم هستند و آنها مورد سؤال واقع می‌شوند سپس خداوند به بنی آدم گفت به خدایی خداوند و ولایت این افراد اقرار کنید، پس گفتند بله خدایا اقرار کردیم پس خداوند به ملائکه گفت شاهد باشید و ملائکه هم گفتند شاهد هستیم تا فردا نگویند ما از این میثاق غافل بودیم و این اقرار به ولایت همراه اقرار به نفاق هم بود یعنی همه انسان‌ها غیر از اهل بیت عليهم السلام و انبیاء همه اهل نفاق و اهل ولایت هستند با توجه به میزان پذیرشی که داشتند حتی شیعه هم به میزانی که تأخیر در قبول ولایت داشتند از نفاق یا به تعبیری که توضیح داده خواهد شد از شرک برخوردار هستند.

بر اساس نوع پذیرش انسان‌ها، نوع طینت آنها و سعادت و شقاوت آنها را خداوند رقم زد اینکه انسان‌ها در این دنیا مسیر سعادت را بروند یا شقاوت بستگی به نوع پذیرش آنها در عالم ذر دارد آنهایی که صد درصد ولایت را قبول کردند شدند انبیا و مرسلین و بقیه به میزانی که ولایت را قبول کردند از ولایت

١. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ٢، ص ٢٥٢.



برخوردار شدند غیر شیعه به خاطر اقرار زبانی به ولایت مثلاً از بیست در صد آن برخوردار است و به خاطر همین هم گاهی کار نیک انجام می‌دهند و این کارهای خوب آنها به خاطر همان اقرار ظاهری است و بر اساس این نوع از پذیرش که داشتند سعادت و شقاوت آنها رقم خورد یعنی انسان‌ها سعادت و شقاوت خود را اختیاری انتخاب کردند و خداوند بر اساس علم خود می‌دانست که آنها در این دنیا چه مسیری را می‌روند و کسانی که سبقت در پذیرش ولایت داشتند و صادقانه آن را پذیرفتند شدند اهل محبت خداوند و بر این اساس خداوند در این دنیا راه رسیدن به کمال را برای آنها آسان کرد مثلاً در جامعه شیعی به دنیا بیایند یا در خانواده مذهبی به دنیا بیایند که در روایتی در توحید صدوق در باب سعادت و شقاوت می‌خوانیم:

عن أبي بصير قال: كنت بين يدي أبي عبد الله عليه السلام جالسا وقد سأله سائل فقال جعلت فداك يا ابن رسول الله من أين لحق الشقاء أهل المعصية حتى حكم لهم في علمه بالعذاب على عملهم فقال أبو عبد الله عليه السلام أيها السائل علم الله عز وجل ألا يقوم أحد من خلقه بحقه فلما علم بذلك وهب لأهل محبته القوة على معرفته و وضع عنهم ثقل العمل بحقيقة ما هم أهله^۱.

و وهب لأهل المعصية القوة على معصيتهم لسبق علمه فيهم - ولم يمنعهم إطاعة القبول منه لأن علمه أولى بحقيقة التصديق فوافقوا ما سبق لهم في علمه وإن قدروا أن يأتوا خلافا [حالا] تنجيهم عن معصيته وهو معنى شاء ما شاء وهو سر^۲.

از ابوبصیر که گفت در پیش روی حضرت صادق عليه السلام نشسته بودم و سائلی آن حضرت را سؤال نمود عرض کردم که یا ابن رسول‌الله فدای تو کردم از کجا بدبختی اهل معصیت را دریافته یا خدا آن را بایشان ملحق ساخته تا آنکه حکم فرموده از برای ایشان در علم

۱. أي بحقيقة المحبة التي هم أهلها فان المحبة تدفع ثقل العمل كما يشهد به الوجدان.

۲. ابن بابويه، التوحيد، ص ۳۵۴.

جمع عرفی در تعارض روایات بیماری‌های واگیردار و دلالت بر فاصله‌گذاری اجتماعی

خویش باینکه ایشان را بر کارهاشان عذاب فرماید حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای سائل خدای عزوجل دانست که کسی از خلقش بحقش قیام نمی‌تواند نمود و چون باین دانا شد یعنی در تکلیف اول در روز میثاق توانائی بر معرفت خود را باهل محبت و دوستان خود بخشید و گرانی عمل را از ایشان برداشت بحقیقت آنچه آن جناب اهل و سزاوار آن بود.

و باهل معصیت توانائی را بر معصیتی که از ایشان سر می‌زد بخشید به جهت پیشی گرفتن علمش در باب ایشان و توانستن و سهولت قبول از او را از ایشان منع نفرموده زیرا که علم آن جناب بحقیقت تصدیق که تغیر در آن بهم نرسد سزاوارتر است پس موافقت نمودند با آنچه از برای ایشان در علم خدا پیشی گرفته بود و هر چند که قدرت داشتند که خصلتی چند را بیاورند که ایشان را از معصیت خدا برهاند و همین بخشش بهر دو گروه معنی آنست که خدا خواست آنچه خواست و این سر خدا است که هر کس آن را نمی‌فهمد.

نکته‌ای که در این روایت به آن اشاره دارد این است چون خداوند علم دارد که هیچ کسی نمی‌تواند به حقش قیام کند در روز اول کسانی که در قبول ولایت پیشی گرفته بودند خداوند قوه بر معرفتش را به آنها داد و سختی عمل را از آنها برداشت مهم‌ترین چیز در باب سعادت و شقاوت علم خداوند است چون همه انسان‌ها در علم خداوند سیر می‌کنند و در علم خداوند بعد از اینکه خداوند از بشر امتحان گرفت هرکسی که قبول شد مسیر سعادت برای او خواهد بود و هر کسی قبول نکرد مسیر شقاوت و سعادت و شقاوت افراد به این صورت است که خداوند می‌داند که شخص با اختیار خود مسیر خیر را می‌رود یا مسیر شر و اینکه کدام مسیر را برود بر اساس میزان برخورداری از ولایت در امتحانی بوده که خداوند از بشر گرفته است و مثال عرفی بحث سعادت و شقاوت این است که شما یک مخلوق ذهنی خلق کنی و به او اختیار انتخاب کار خوب و بد بدهی



اعمال اختیار آن شخص در کار خیر یا شر از علم و تصویر ذهی شما خارج نیست، که در روایت دیگری در توحید صدوق این مطلب به درستی بیان شده است.

أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الشَّقِيُّ مِنَ شَقِيٍّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مِنَ سَعِيدٍ فِي بَطْنِ أُمِّهِ فَقَالَ الشَّقِيُّ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ^١ وَالسَّعِيدُ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السَّعْدَاءِ قُلْتُ لَهُ فَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ ﷺ أَعْمَلُوا فَكُلُّ مَيْسِرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُوهُ وَلَمْ يَخْلُقْهُمْ لِيَعْبُوهُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ - وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^٢ فَيَسِّرُ كَلًّا لِمَا خُلِقَ لَهُ فَالْوَيْلُ لِمَنْ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى^٣.

ابن ابی عمیر که گفت ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را سؤال کردم از معنی قول رسول خدا ﷺ که الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من سعد فی بطن امه. یعنی بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت شده و نیک بخت کسی است که در شکم مادرش نیک بخت شده و حضرت ﷺ فرمود که بدبخت کسی است که خدا دانسته که او بزودی اعمال بدبختان را بعمل آورد و حال آنکه او را در شکم مادرش باشد و نیک بخت کسی است که خدا دانسته که او بزودی اعمال نیکبختان را بعمل آورد و حال آنکه او را در شکم مادرش باشد بآن حضرت عرض کردم که پس معنی قول پیغمبر ﷺ

۱. فی نسخه (ط) و (ن) فی الموضعین: «من علمه الله».

۲. سوره ذاریات: آیه ۵۶.

۳. فی نسخه (و) بعد الحدیث الرابع هكذا: «قال مصنف هذا الكتاب: ولهذا الحديث معنى آخر وهو أن أم الشقی جهنم، قال الله عزوجل: «وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» والشقی من جعل في الهاوية، والسعيد من اسكن الجنة». - أقول: وله معنى آخر مذكور في بعض الأخبار، وهو أن ملك الأرحام يكتب له باذن الله بين عينيه أنه سعيد أم شقی وهو في بطن أمه، ومعنى آخر أن المراد بالأم دار الدنيا فانه كما يولد من بطن أمه الى الدنيا يولد من الدنيا الى الآخرة فاحديهما حاصله له في الدنيا بأعماله.

۴. ابن بابويه، پیشین، ص ۳۵۶.

جمع عرفی در تعارض روایات بیماری‌های واگیردار و دلالت بر فاصله‌گذاری اجتماعی

چیست که کار کنید چه هر یک آسان و توفیق داده شده از برای آنچه به جهت آن آفریده شده فرمود که خدای عزوجل جن و انس را آفرید از برای آنکه او را بپرستند و ایشان را نیافرید از برای آنکه او را نافرمانی کنند و این معنی قول خدای عزوجل است که «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» یعنی و نیافریدیم پریان و آدمیان را مگر به جهت آنکه بپرستند مرا بر وجه اختیار نه به طریق اجبار. پس هر یک را توفیق داده از برای آنچه او را به جهت آن آفریده پس وای بر کسی که کوری ضلالت و گمراهی را بر راه راست برگزید.

۱۸۹

حالا این علم خداوند چگونه تعلق گرفته؟ ما قبلاً گفتیم خداوند بالسویه ولایت را بر همه موجودات عرضه کرد لکن برخی از روی اختیار نپذیرفتند این نپذیرفتن به این معنا است که شخص خودش می‌خواهد مسیر شقاوت را برود و چون خداوند محیط به همه چیز است و باید توجه داشته باشیم که منظور از علم خداوند دانستن مثل ما نیست بلکه انسان چه کار خیر بخواهد انجام دهد و چه شر، هیچ کدام از دایره محضر خداوند خارج نیست علم خداوند احاطه به همه موجودات است مثل همین کسانی که تجرد پیدا می‌کنند در آن واحد هر شخصی که در اطراف آنها است هر کاری که می‌خواهد انجام دهد آنها می‌فهمند نوع علم خداوند حضوری است نه حصولی.

چون خداوند می‌داند عالم هست به تمام موجودات و تمام موجودات سیر در علم او دارند و در حیطة علم خداوند اختیار دارند و او می‌داند این شخص اختیاراً این مسیر را طی می‌کند لکن اختیار او در حیطة علم خداوند است و این مطلب در روایتی از امام رضا علیه السلام هم آمده:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّ لِلَّهِ إِرَادَتَيْنِ وَمَشِيَّتَيْنِ إِرَادَةٌ حَتْمٌ وَإِرَادَةٌ عَزْمٌ يَنْهَى وَهُوَ يَشَاءُ وَيَأْمُرُ وَهُوَ لَا يَشَاءُ أَوْ مَا رَأَيْتَ أَنَّ اللَّهَ نَهَى آدَمَ وَزَوْجَتَهُ أَنْ يَأْكُلَا مِنَ الشَّجَرَةِ وَهُوَ شَاءَ ذَلِكَ وَ لَوْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَأْكُلَا وَ لَوْ أَكَلَا لَغَلَبَتْ مَشِيَّتُهُمَا مَشِيَّةَ اللَّهِ وَ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ بِذَبْحِ ابْنِهِ وَ شَاءَ أَنْ لَا يَذْبَحَهُ وَ لَوْ لَمْ يَشَأْ أَنْ لَا يَذْبَحَهُ لَغَلَبَتْ مَشِيَّةُ إِبْرَاهِيمَ مَشِيَّةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: خدا را دو اراده و دو مشیت است. اراده حتم و اراده عزم (و مشیت حتم و مشیت عزم) خدا نهی می‌کند و می‌خواهد، امر می‌کند و نمی‌خواهد، مگر نمی‌بینی که او آدم و همسرش را نهی کرد که از آن درخت نخورند ولی خوردن ایشان را خواست و اگر نمی‌خواست که بخورند خواست آنها بر خواست خدای تعالی غلبه نمی‌کرد و حضرت ابراهیم را امر کرد که اسحاق (و بقول مشهور اسماعیل) را سر ببرد ولی نخواست که سر او را ببرد و اگر می‌خواست، خواست ابراهیم بر خواست خدای تعالی غلبه نمی‌کرد.

اینکه منظور از این اراده چیست اقوال مختلفی گفته شده است لکن آنچه از روایات اهل بیت علیهم السلام فهمیده می‌شود این است که منظور از اراده علم خداوند است یعنی در علم خداوند است که اینها از درخت خواهند خورد در علم خداوند است که حضرت ابراهیم اسماعیل را نخواهد کشت لکن خداوند نهی کرد از خوردن میوه در حالیکه در علم خداوند بود که از آن میوه خواهند خورد در علم خداوند بود که حضرت ابراهیم فرزندش را نخواهد کشت لکن امر کرد به کشتن که علم خداوند همان اراده حتمی اوست و نهی او همان اراده عزمی اوست چنانچه در روایتی دیگر این مطلب دو نوع اراده و مشیت آمده است.

شُعَيْبٌ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: شَاءَ وَ أَرَادَ وَ لَمْ يُحِبَّ وَ لَمْ يَرْضَ قُلْتُ كَيْفَ قَالَ شَاءَ أَنْ لَا يَكُونَ شَيْءٌ إِلَّا يَعْلَمُهُ وَ أَرَادَ مِثْلَ ذَلِكَ وَ لَمْ يُحِبَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٌ وَ لَمْ يَرْضَ لِعِبَادَةِ الْكُفْرِ.

امام صادق علیه السلام فرمود: خدا خواسته و اراده کرده ولی دوست نداشته و نپسندیده، خواسته است که چیزی نباشد مگر اینکه او بداند و همچنین هم اراده کرده و دوست نداشته که او را سوم سه خدا گویند و کفر را برای بندگان خود نپسندیده است.

در این روایت به خوبی بیان شده است که منظور از اراده اول علم خداوند است که محیط بر همه چیز است لکن دوم اراده تشریحی هست که به افعال

تعلق می‌گیرد که عبد می‌تواند مخالف کند ولی اراده اول همان علم خداوند هست که محیط بر همه چیز است و هیچ چیز خارج از آن نیست. در روایت دیگری که در باب خلقت است این مطلب به خوبی منعکس شده که سعادت و شقاوت به اختیار خود فرد است، خودش مسیر سعادت و خودش مسیر شقاوت را انتخاب می‌کند:

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تَعْتَلِجُ النَّطْفَتَانِ فِي الرَّحِمِ فَإَيُّهُمَا كَانَتْ أَكْثَرَ جَاءَتْ تَشْبَهُهَا فَإِنْ كَانَتْ نُطْفَةُ الْمَرْأَةِ أَكْثَرَ جَاءَتْ تَشْبَهُهُ أَخْوَالَهُ وَإِنْ كَانَتْ نُطْفَةُ الرَّجُلِ أَكْثَرَ جَاءَتْ تَشْبَهُهُ أَعْمَامَهُ وَقَالَ تَحْوُلُ النُّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَدْعُو اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِي تِلْكَ الْأَرْبَعِينَ قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ الْمَلِكَ الْأَرْحَامَ فَيَأْخُذُهَا فَيُصْعِدُ بِهَا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيَقِفُ مِنْهُ حَيْثُ يَشَاءُ اللَّهُ فَيَقُولُ يَا إِلَهِي أَذْكَرُ أَمْ أُنْثَى فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَا يَشَاءُ وَيَكْتُبُ الْمَلِكُ ثُمَّ يَقُولُ يَا إِلَهِي أَشَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ وَيَكْتُبُ الْمَلِكُ فَيَقُولُ إِلَهِي كَمْ رِزْقُهُ وَمَا أَجَلُهُ ثُمَّ يَكْتُبُهُ وَيَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ يَصِيبُهُ فِي الدُّنْيَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ يَرْجِعُ بِهِ فَيُرَدُّ فِي الرَّحِمِ فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا^۱

از امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت فرمودند: نطفه مرد و زن در رحم جمع می‌شوند و هر کدام که بیشتر باشد مولود شبیه به صاحب آن می‌گردد، بنابراین اگر نطفه زن بیشتر است فرزند شبیه به دایی و خاله شده و در صورتی که نطفه مرد بیشتر باشد مولود به عمو و عمه‌ها شباهت پیدا می‌کند. سپس حضرت فرمودند: نطفه به مدت چهل روز در رحم به حالت نطفه می‌ماند، اگر بخواهند برای سرنوشت آن دعاء کرده و از خدای عزوجل مقدراتش را خواهان باشند ظرف همین مدت پیش از آنکه خلق و به مرحله دیگر وارد شود باید اقدام کنند، باری

۱. ابن بابویه، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۹۵.



پس از قرار گرفتن نطفه در رحم حقّ تبارک و تعالی فرشته موکّل بر ارحام را فرستاده تا آن را گرفته و صعود داده و به نزد حقّ عزّوجلّ ببرد، پس نطفه به مقداری که خداوند بخواهد در آنجا توقّف می‌کند، فرشته موکّل به درگاه الهی عرض می‌کند: خدایا این نطفه مذکر است یا مؤنث؟ از مصدر جلال وحی می‌شود آنچه را که خودش می‌خواهد برایش بنویسد، لذا فرشته خواسته آنها را می‌نویسد. سپس عرضه می‌دارد بار الها آیا شقیّ خواهد بود یا سعید؟ وحی می‌شود آنچه را که خودش می‌خواهد برایش بنویسد لذا فرشته خواسته آنها را مکتوب می‌کند. پس از آن عرضه می‌دارد روزی او چه مقدار است و مرگش چه وقت می‌باشد؟ جواب به همان نحو داده می‌شود و فرشته آن جواب و تمام آنچه را که در دنیا بنا است به آن مولود برسد و نصیبش شود را بین دو دیده‌اش نوشته و سپس آن را به رحم باز می‌گرداند و به همین معنا اشاره است فرموده حقّ عزّوجلّ که می‌فرماید: هر رنج و مصیبتی که در زمین یا از نفس خویش به شما رسد همه در کتاب (لوح محفوظ) پیش از آنکه شما را ایجاد کنیم و به دنیا آوریم ثبت است.

در این روایت هم بیان شده است که سعادت و شقاوت به انتخاب خود افراد است لکن انتخاب این مسیر در آن عالم هرچند برایش تقدیر می‌خورد ولی لزوماً همان پیاده نخواهد شد چرا که در مرحله تقدیر امکان بداء وجود دارد در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است «أَنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ خُلِقَ تَقْدِيرٌ لَأَخْلُقَ تَكْوِينٌ» که افعال بندگان خلق تقدیر است نه خلق تکوین یعنی انسان‌ها بر اساس امتحاناتی که در عالم ذر داشته‌اند آن مسیری را که آنجا انتخاب کرده‌اند برای آنها نوشته می‌شود و بر همان اساس در این دنیا می‌آیند اما پیاده سازی آن تقدیر به اعمال انسان بستگی دارد مثلاً اگر در تقدیر فرد نوشته شده که دچار یک مریضی می‌شود اگر صدقه بدهد دچار آن مریضی نخواهد شد و بداء اتفاق می‌افتد.



گفته شد خداوند امانت ولایت را بر بندگان عرضه کرد و بر اساس نوع قبول طینت‌های متفاوت خلق شد که در روایات به طینت سجین و علیین اشاره شده است.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّنَ مِنْ طِينَةٍ عَلِيِّينَ قُلُوبَهُمْ وَأَبْدَانَهُمْ^۱ وَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ وَ جَعَلَ خَلْقَ أَبْدَانِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ الْكُفَّارَ مِنْ طِينَةِ سَجِّينَ قُلُوبَهُمْ وَ أَبْدَانَهُمْ فَخَلَطَ بَيْنَ الطِّينَتَيْنِ فَمَنْ هَذَا الْمُؤْمِنُ الْكَافِرُ وَ يَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ وَ مَنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنُ السَّيِّئَةَ وَ مَنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْكَافِرُ الْحَسَنَةَ فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحِنُّ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ^۲ وَ قُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحِنُّ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ^۳.

علی بن الحسی علیه السلام فرمود: خدای عزوجل دل‌ها و پیکرهای پیغمبران را از طینت (گل و سرشت) علیین آفرید، [اندازه‌گیری کرد] و دل‌های مؤمنین را هم از آن طینت آفرید و پیکرهای مؤمنین را از پائین‌تر از آن قرار داد [آفرید] و کافران را از طینت سجین آفرید، هم دل‌ها و هم پیکرهایشان را، آنگاه این دو طینت را (هنگام خلقت آدم) ممزوج ساخت، بهمین جهت از مؤمن کافر متولد شود و کافر مؤمن زاید (زیرا فرزندان آدم استعداد این دو مرتبه را پیدا کردند) و نیز بهمین سبب بمؤمن گناه و بدی رسد و بکافر ثواب و نیکی (زیرا طینت هر یک از آنها بطینت دیگری ممزوج است)، پس دل‌های مؤمنان بدان چه از آن آفریده شده گریند و دل‌های کافران بدان چه از آن آفریده شده تمایل کنند.



۱. الطینة: الخلقة و الجبلۃ. و علیین جمع علیّیّ أو هو مفرد و یعرب بالحروف و الحركات یقال للجنة و السماء السابعة و الملائكة الحفظة الرافعین لاعمال عباد الله الصالحین إلى الله سبحانه و المراد به أعلى الامکنة و أشرف المراتب و أقربها من الله و له درجات كما یدلّ علیه ما ورد فی بعض الأخبار الآتیة من قولهم: «اعلی علیین». و سجین فعیل من سجن و یقال للنار و الأرض السفلی (فی).

۲. أي تمیل و تشناق.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲.

با توجه به این روایات و روایت‌های مختلفی که در باب طینت آمده که خداوند دو طینت خلق کرد یک طینت مؤمنین و انبیاء و یک طینت کفار و مشرکین و گفتیم که این دو نوع طینت بر اساس نوع قبول شکل گرفت نکته بعدی که در روایت به آن اشاره شده خلط طینت است، شاید سؤال پیش بیاید چرا خداوند طینت مؤمنین را با کفار مخلوط کرد خب کفار ولایت را قبول نکردند و مؤمنین قبول کردند هر کدام را بر اساس طینت خود خلق می‌کرد دیگر نیازی به خلط طینت نبود، اینجا جای آن است که به این مطلب پردازیم، زمانی که خداوند امانت ولایت را بر مخلوقات عرضه کرد درست است که عده‌ای قبول کردند و عده‌ای قبول نکردند لکن نوع قبول کردن‌ها متفاوت بود هرچه انسان تأخیر در قبول داشتند به اندازه‌ای شک در قبول داشتند و این شک و تردید در قبول سبب شرک در قلب آنها شد یعنی آنها با شک و تردد ولایت را قبول کردند به همین خاطر هم از ایمان برخوردار هستند و هم از شرک.

ممکن است سؤال پیش بیاید مگر امکان دارد در قلب هم ایمان باشد و هم شرک؟ در جواب می‌گوییم که قرآن کریم به این مطلب اشاره می‌کند ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾؛ «و بسیاری از آنها به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آنکه ایمانشان به شرک آلوده است.»

علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌فرماید: اگر بررسی چگونه ممکن است آدمی در آن واحد، هم متلیس به ایمان باشد و هم به شرک، با اینکه ایمان و شرک دو معنای مقابل هم هستند که در محل واحد جمع نمی‌شوند؟ جواب می‌گوییم این اجتماع، نظیر اجتماع اعتقادات متناقض و اخلاقیات متضاد است و از این نظر ممکن است که اینگونه امور از معنایی باشند که فی نفسه قابل شدت و ضعفند و مانند دوری و

نزدیکی، به اضافه و نسبت مختلف می‌شوند، مثلاً «قرب» و «بعد» اگر مطلق و بدون اضافه لحاظ شود هرگز در محل واحد جمع نمی‌شوند، ولی اگر نسبی و اضافی لحاظ شوند، ممکن است در محل واحد جمع شوند، و باهم مطابقت داشته باشند، مثلاً درباره مکه، هم دوری صادق است و هم نزدیکی، دوری از شام و نزدیکی به مدینه، همچنین اگر مکه با مدینه مقایسه شود از شام دور هست، ولی اگر با بغداد مقایسه شود به شام نزدیک خواهد بود.

همانطور که ممکن است دل آدمی یکسره بستگی به زندگی دنیای فانی و زینت‌های باطل آن پیدا کرده و بکلی هر حق و حقیقتی را فراموش کند، و نیز ممکن است مانند مخلصین از اولیای خدا از هر چیز که دل را مشغول از خدای سبحان می‌سازد منقطع گشته به تمام معنا و با تمامی دل متوجه خدا شده لحظه‌ای از او غافل نشود و در ذات و صفات خود جز به او آرام نگیرد و جز آنچه او می‌خواهد نخواهد. همچنین ممکن است سهمی از آن و سهمی از این را با هم داشته.^۱

که با توجه به این آیه و فرمایش علامه طباطبایی این مطلب که کسی دارای ایمان و شرک باشد وجود دارد و این همراهی ایمان و شرک خودش را در عمل انسان نشان می‌دهد که به تعبیر قرآن ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲ کارهای پسندیده و ناپسند را با هم انجام می‌دهند. امید می‌رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد که خدا بخشنده و مهربان است.

که این خلط عمل صالح با گناه به خاطر پذیرش ایمان و شرک است در قلب، با توجه به این نکات منظور از خلط طینت این است که آنها قبول مشرکانه داشتند به همین خاطر طینت آنها منخطوط شد و به همین علت است که مؤمنین گناه می‌کنند و مشرکین کار خوب.

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۱، ص ۳۷۶.

۲. سوره توبه: آیه ۱۰۲.



پس این پذیرش مشرکانه از عالم ذر همراه ما بوده و چون آنجا ایمانمان مشرکانه بود در اینجا گناه می‌کنیم. نکته‌ای که الآن می‌خواهیم به آن اشاره کنیم در این روایات طینت آمد که کفر در پذیرش منشأ گناهان است و قبول ولایت منشأ اعمال صالح، در روایت از امام صادق علیه السلام آمده است:

دَارِمٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ، وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ، وَ مِنْ الْبِرِّ: التَّوْحِيدُ، وَ الصَّلَاةُ، وَ الصِّيَامُ، وَ كَظْمُ الْغَيْظِ، وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ، وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ، وَ تَعَاهُدُ الْجَارِ، وَ الْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ. وَ عَدْوُنَا أَصْلُ الشَّرِّ، وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قُبِيحٍ، وَ مِنْ الْقَبِيحِ: التَّنْشِيهُ، وَ الْكُذْبُ، وَ الْبُخْلُ، وَ التَّمِيمَةُ، وَ الْقَطِيعَةُ، وَ أَكْلُ الرِّبَا، [وَ أَكْلُ] مَالِ الْيَتِيمِ بغيرِ حَقِّهِ، وَ تَعَدْيُ الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا، وَ رُكُوبُ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ، وَ الزَّنا، وَ السَّرِقَةُ، وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ. وَ كَذَبٌ مِنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعْنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعٍ غَيْرِنَا.^۳

ما [خاندان پیامبر]، ریشه همه خوبی‌ها هستیم و هر نیکی‌ای، [میوه‌ای] از شاخه‌های ماست و از جمله نیکی‌هاست، یکتا دانستن خدا، نماز، روزه، فرو خوردن خشم، گذشت از کسی که بدی‌ای کرده است، ترحم به نیازمند، رسیدگی به همسایه و اعتراف به کمال اهل کمال. دشمن ما نیز ریشه همه بدی‌هاست و هر زشتی و بدکاری‌ای، [میوه‌ای] از شاخه‌های اوست و از جمله زشتی‌هاست: دروغ، بخل، سخن چینی، قطع رابطه با خویشاوندان، ربا خواری، به ناحق خوردن مال یتیم، تجاوز از حدود فرمان‌های الهی، بدکارگی آشکار و پنهان، زنا، دزدی و هر زشتی دیگری از این دست. پس هر کس بگوید: با ماست، اما به شاخه‌های دشمن ما چنگ بزند، دروغ‌گوست.

۱. هکذا صححناه و فی الأصل: أهل.

۲. هکذا صححناه و فی الأصل: أهل.

۳. ابن حیون، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۹.

که اهل بیت علیهم‌السلام اصل خیر هستند و هر طاعتی و عمل صالحی از این اصل نشأت می‌گیرد و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام اصل شر هستند و هر معصیتی از آنها نشأت می‌گیرد چنانکه در روایت الست برکم به این عدم قبول ولایت توسط آنها اشاره شد.

یعنی کسانی که در عالم ذر ولایت خداوند را قبول نکردند همین جریان سقیفه هست و کسانی که بدون چون و چرا قبول کردند اهل بیت علیهم‌السلام هستند و سایرین هر دورا قبول کردند یعنی جریان سقیفه در وجود همه ما هست با طینت ما سرشته شده و امامت هم با طینت ما سرشته شده است ما هم از امامت برخورداریم به همین خاطر هم اطاعت می‌کنیم و هم از جریان سقیفه برخورداریم به همین خاطر معصیت می‌کنیم.

در میان سائرین شیعیان قلباً ولایت را پذیرفتند لکن شک داشتند و غیرشیعه قلباً شرک را پذیرفتند و شک داشتند در ایمان به همین خاطر اصل شیعیان ایمان شد و شرک فرع آنها و در مقابل، سایرین اصل شرک را پذیرفتند و ایمان فرع آنها شد پس هر دو گروه هم از ایمان و هم از شرک برخوردارند لکن اصل و فرعشان متفاوت است.

به همین خاطر هم امام علی علیه‌السلام می‌فرمایند: السلام: الشَّرُّ كَامِنٌ فِي طَبِيعَةِ كُلِّ أَحَدٍ، فَإِنْ غَلَبَهُ صَاحِبُهُ بَطْنًا، وَإِنْ لَمْ يَغْلِبْهُ ظَهَرَ.
امام علی علیه‌السلام: بدی در نهاد هر فردی نهفته است. اگر انسان بر آن چیره شد، همچنان در نهان می‌ماند و اگر چیره نشد، آشکار می‌شود.

شر یا همان جریان سقیفه در وجود همه هست تا زمانی که این را درک نکنیم نمی‌توانیم به جریان امام نزدیک بشویم، تا کناره‌گیری از جریان سقیفه نداشته باشیم همراه با امام نخواهیم بود به همین خاطر هست که هر گناهی تقویت شر در تمام عالم است و اصلاً ما عمل شخصی که فقط تأثیر شخصی داشته باشد نداریم اگر هر کار خوبی هم کنیم جریان حق را تقویت کردیم به همین خاطر سرنوشت خیر و شر



در عالم به اعمال ما بستگی دارد لکن در صورتی ما می‌توانیم تقویت کننده حق در عالم باشیم که اولاً معرفت به امامت مستمر وجودی خود داشته باشیم ثانیاً، معرفت به جریان مستمر سقیفه در وجود خود داشته باشیم تا به این دو معرفت پیدا نکنیم معرفت نفس معنایی نخواهد داشت و اصلاً معرفت نفس به همین است چرا که تا ندانیم نمی‌دانیم چگونه عمل کنیم.

آیا راهی برای دوری از این جریان وجود دارد؟

در روایت جنود عقل و جهل می‌خوانیم:

فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمَلَ وَ يَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّمَا يَدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَ جُنُودِهِ وَ بِمَجَانِبَةِ الْجَهْلِ وَ جُنُودِهِ وَ فَقِنَا اللَّهَ وَ إِيَاكُمْ لَطَاعَتِهِ وَ مَرْضَاتِهِ.^۱

مجموع این خصال که لشکر عقل‌اند جمع نگردند مگر در پیغمبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده ولی دوستان دیگر ما دارای بعضی از صفات عقل می‌باشند و کم کم ترقی می‌کنند تا کامل شوند و از صفات جهل وارسته گردند و در نتیجه درجه بلندی را دریابند که در ردیف پیغمبران و اوصیا باشند همانا رسیدن باین مقام به شناختن عقل و صفات آن و کناره‌گیری از جهل و صفات آنست خداوند ما را و شما را توفیق طاعت و رضایت خود بخشد.

در این روایت زیبا راه نجات از جریان جهل که همان جریان شر هستند را معرفت عقل که همان معرفت امام و معرفت جریان شر می‌داند اگر شخص یا



جامعه‌ای این مطلب را درک کند تازه دنبال این خواهد رفت که چطور از این جریان باید فاصله گرفت اینجاست که جایگاه توبه و تبری مشخص می‌شود. پس برای اینکه بخواهیم از شر وجودی خود خلاص بشویم باید معرفت نسبت به امامت وجود خود داشته باشیم و معرفت به شری که در نفس خود داریم داشته باشیم و با این معرفت که همه‌ی ما از شری که جریان سقیفه اصل آن هستند برخورداریم و از امامت اهل بیت علیهم‌السلام و ولایت آنها برخورداریم و زمانی ما می‌توانیم به کمال وجودی خود در عالم برسیم که این معرفت را داشته باشیم و از شر وجودی خود فاصله بگیریم تا ایمان خالص داشته باشیم و بتوانیم به صراط مستقیم راه پیدا کنیم چرا که چنین صراطی مخصوص مخلصین و کسانی است که از شرک درون خود نجات پیدا کرده باشند.

نتیجه

نتیجه این مطالبی که گفته شد این است که خداوند انسان را به خاطر نوع پذیرشی که در عالم ذر داشت از طینت خیر و شر آفرید و خیر همان پذیرفتن ولایت است و شر همان نپذیرفتن ولایت است آنهایی که این ولایت را صد درصد بدون تأمل پذیرفتند شدند انبیاء و اوصیای الهی و آنهایی که با تأخیر پذیرفتند هم دارای خیر شدند و هم دارای شر و چون مشرکانه پذیرفتند در این دنیا گناه می‌کنند چون در طینت آنها شر هم هست آنهایی که نپذیرفتند همان دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام هستند که اشرارند و آنهایی که پذیرفتند دوستان اهل بیت علیهم‌السلام هستند که اخیارند و گناهان دوستان اهل بیت علیهم‌السلام به خاطر پذیرش مشرکانه آنها است و تنها در صورتی می‌توانند از این گناهان فاصله بگیرند که به معرفت اینکه امامت یک حقیقت مستمر در وجود آنهاست و جریان سقیفه هم یک حقیقت مستمر در آنها است برسند و با توبه و لعن از ارتباط با این جریان می‌توانند شرور خود را دفع کنند و از ارتکاب معاصی نجات پیدا کنند.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ق.
۲. _____، *علل الشرائع*. ج ۱، [بی‌جا]: مکتبه الداوری، [بی‌تا].
۳. ابن حیون، نعمان بن محمد، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، ج ۳، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۹ق.
۴. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه المیزان، [بی‌جا]: [بی‌نا]، [بی‌تا].
۵. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی. ج ۲، [بی‌جا]: مکتبه الصدر، ۱۳۷۳.
۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۳.

